

حکمرای حرفه‌ی و حکمرای آماتور

توضیح نگارنده: من نگارش این نوشته را تقریباً یک سال قبل در نظر داشتم دلیل خامه کردن اش هم این بوده که به مخاطبان این نوشته جنجال و دشواری حکومت کردن را حالی ساخته باشم، اتفاقاً اینک که ما در مرحله از انتخابات ریاست جمهوری کشور ما قرار داریم، این نگارش از قلم تنبل این حقیر خیز زد و پخش شد، نگارنده با امانت داری کامل، اصل بی طرفی را در این مقاله رعایت کرده و آن را به نشر سپرده است، اگر احیاناً مواردی از این نوشته در تحسین و تمجید صفات کدام کاندید سر میخورد، باید اذعان نمود که اصلاً قصد نگارنده چنین نبوده است و یا اگر کناره های بعضاً مخرب نوشته رویدست کدام کاندید محترم را می خراشد، باید دانست که قطعاً نیت این نوشته چنان نبوده است.

ترم یا اصطلاح «آماتور» در کنار نام «حکمران» در سال 2012 در آغاز نیمه دوم سال اول ریاست جمهوری «فرانسوا هولاند» رئیس جمهور فرانسه به سر زبان ها جاری شد، این رویداد به خاطر آن بود تا رویه های «غیر حرفه‌ی» آقای هولاند با شیوه های کاری بسیار «حرفه‌ی» نیکولا سرکوزی رئیس جمهور اسبق فرانسه به مقایسه گرفته شده باشد، گرچه این اصطلاح حالا کمتر استعمال میشود، اما کلمه مورد بحث وارد قلمرو اصطلاحات سیاسی گردیده است، چه در عمل کرکتر ها و شخصیت های را میتوان سراغ نمود که این اصطلاح بر آنان اطلاق شده میتواند، قبل از پرداختن به موضوع لازم است حدود و ثغور معانی و مفاهیم واژه های «حرفه‌ی» و نیز «آماتور» را معین کنیم تا باشد که توجه مخاطبان را به همان معانی معطوف نموده باشیم: حرفه‌ی (با پسوند یای نسبتی) به شخص و یا به شی نسبت داده میشود که حایز یک شغل، مسلک و یا حرفه باشد، صاحب رسمی و عملی آن مسلک بوده و یا صفات مشهود و بارز آن حرفه را حمل نماید، میتوان لغت مسلکی را نیز به جای آن به کار برد، اما حس میکنم مسلکی طوریکه باید حامل معنای کامل موضوع نخواهد بود، از سوی دیگر پسوند حرفه‌ی در پهلوی نام های استعمال گردیده که گاهی آدمی را به این نگرانی قرار میدهد که نه کند حرفه بی خصلت شغل های نامناسب باشد، مانند دزد حرفه‌ی، قاچاقبر حرفه‌ی، آدمکش حرفه‌ی و... به هر صورت نگارنده در این جا در کوشش آن نیست تا تعلق لغت حرفه‌ی را به مشاغل مجرمانه منحصر بسازد. یک لغت دیگر نیز در زبان دری خود داریم: «کسبی» که از کسب با یای نسبتی ترکیب یافته و بعضاً به شوخی به صفات مشخص به کار گرفته میشود، پس برای ما همان واژه «حرفه‌ی» باقی می ماند.

و اما اصطلاح «آماتور»: تا جاییکه من اطلاع دارم، ما افغان ها با لغت آماتور از زمانی آشنایی پیدا کردیم که گروه های مستقل و «غیر مسلکی» موزیک و موسیقی در کشور ما به وجود آمدند، گرچه استعمال این اسم به گروه های موسیقی، با اشتباهاتی همراه بوده است، مثلاً این اصطلاح حتی به گروه ها و اشخاص هم به کار برده میشدند که دارای دانش و تحصیلات منظم موسیقی نیز بوده اند، ولی نام آنها را «آماتور!!» گذاشته بودند، از جهت دیگر لغت آماتور به این جهت به آن گروه ها اطلاق میگردد که «اهل مسلک» یعنی از آواز خوانان و نوازندگان خراباتی ما شمرده نمیشدند، در حالیکه تعداد عمده از خراباتی های هنرمند ما موسیقی را به طور علمی می دانند ولی در میان آنها نیز محترمانی هستند که گاهی دانش موسیقی را از تعدادی که آماتور نامیده میشدند، کمتر می دانند. معنی اصلی آماتور amateur واژه فرانسوی بیشتر به معنی غیر حرفه‌ی، هواخواه، دوستدار، پسند کننده و شوقی را می دهد، به این ترتیب آماتور به شخص اطلاق خواهد شد که به اجرای کاری می پردازد که بطور اساسی و مسلکی آنرا نمی داند ولی شوق و دلچسپی که به آن شغل دارد، و یا به دلایل دیگری در آن حوزه دست می یازد، یعنی به طور شوقی و نه حرفه‌ی آن پیشه را برای امور روزمره پیشه میکند.

اما باز هم یک سوال به جایش باقی ماند که: چرا در این متن از اسمای «زعیم وقائد» به جای حکمران استفاده نه شده است؟؟ پاسخ این است که «زعیم» و «قائد» و حکمران در زبان دری دارای مفاهیم تقریباً قریب می باشند، اما از نگاه من، حامل معانی صد فیصد منطبق باهم نخواهند بود؛ زعیم وقائد به شخصیتی اطلاق میشود که زعامت او بر علاوه نمایندگی و وکالت از اراده مردم اش، حایز یک عنصر ارزش نمادین و سنتی نیز باشد، مردم اش در او صداقت، تدبیر، صفایی، سنبول و مانده های معنوی، نیاکان را نیز بیابند، او واقعاً برای مردم و کشورش بی اندیشد و منافع شخصی خود را کاملاً به دور مانده باشد و این صفات را در عمل به اثبات برساند و حتی گاهی زعامت او با پرداخت جانبازی های استثنایی بدست آمده باشد، چنین است که حتی در اصطلاح «زعیم» عناصر معنوی و تقدیس را نیز گاهی جستجو نموده اند، شاید به همین دلیل بوده که بعضی از احزاب مدعی عقاید پاک مذهبی ترجیح میداده اند تا به جای رئیس، فرمانروا و از این قبیل ها، اصطلاحات زعامت و قیادت را بیشتر به کار ببرند. در حالیکه حکمران ناگزیر به این امور نمی باشد گرچه در ظاهر امر برای رعایت شرایط قانونی چنین تعهداتی را نیز شاید به عمل بیاورد اما مقصد اصلی آن حکمروایی بر خلق الله است، به همین جهت من فکر میکنم کاربرد اسم حکمران در این نوشته حق مطلب را بهتر ادا میکند.

حالا پرسشی مطرح می‌گردد که مگر آیا ما حکمروا و حکمران آماتور نیز داریم ویا اگر چنین است پس حکمروای حرفه‌ی چه کسی میتواند بود؟؟ نخست باید دید حکمروا چه امور و وظایفی را باید به انجام برساند یا جان اصلیمعای حکمروا چیست: حکمروا در مفهوم امروزی آن یک مأمور خدمات عمومی به درجه اعلی است که در رأس حرم قدرت قرار میداشته باشد و موظف است یک کشور را در ساحت داخلی و خارجی اداره کند، از تمام دار و ندار آن مملکت محافظت کرده و در با ثمر کردن هرچه بیشتر آن کوشایی به خرج دهد، از مردم اش مواظبت کرده در تکامل و تسهیل تأمین معیشت آنان و بهبود و ارتقای سوبه زندگی ایشان خدمت نماید، حل بحران‌های داخلی و خارجی مملکت را ذمه دار شود، ثبات داخلی وزیست باهمی مردم سرزمین اش را برعهده داشته باشد و هر آن در برابر وقایع و حوادث نا مناسب از کشور و مردم اش حمایه و دفاع کند و...، در یک کلام اگر قانون اساسی وجود داشته باشد تمام وظایف مندرج در قانون اساسی کشور که بر دوش او گذاشته شده است آنرا به اجرا بگذارد. گرچه در این فهرست ممکن کمی حرص و پُرتوقعی حس گردد اما باید دانست که در دوران ما فهرست مسؤولیت ها و وظایف حکمروا از این هم طولنتر است که ممکن اگر همه آن وظایف را در نظر بگیریم فهرست تهیه شده این حقیر خیلی کوتاه وحتی ناقص هم تلقی گردد. **پس چنین شغلی مگر میتواند به صورت آماتوری و شوقی به اجرا گذارده شود؟؟** در دوران کنونی تاریخ بشری کسب حکمروایی از سخت ترین و پیچیده ترین کسب هاست، که تحولات متعدد نه چندان مثبت منجمله می‌تولوژیک، سیاسی و اقتصادی دنیا، اجرای این شغل را بیشتر از پیش دشوار ساخته است، امروز، دنیا در بیخبری و بی اطلاعی دیروزه سر نمی برد؛ انکشاف و تکامل علمی، فرهنگی وذهنی جامعه بشری، مجال پاسخگویی وحسابدهی حکمروایان را خیلی به طور جدی میسر ساخته است، ممالک موجود در سیاره ما در یک جو دیموکراتیک قرار گرفته اند که کشوری ولو خیلی هم غیر دیموکراتیک واستبدادی باشد، حکمروای آن ازچنگ حسابدهی و قضاوت و دنبال شدن کرده های خوب و بد خود خطایی ندارد. انگارمیدیای جهانی به دیده بان حقایق سیاسی و اجتماعی وبشری کشور ها مبدل شده باشد، بدین مناسبت است که سهل انگاشتن این حرفه و صرف شوق کردن پادشاه وامیر و رئیس شدن برای این کسب کافی نیست و اگر کدام شخص شوقی، سر را در راه آن نه دهد، حتماً ندامت تاریخی را بر دوش خواهد کشید. به یاد می آورم عمل وموقف «ژاک دولور» کمیسار سابق اروپا که تقریباً بیش از ده سال قبل، همه فرانسوی ها تصور میکردند، موصوف خود را به حیث رئیس جمهور فرانسه کاندید خواهد کرد، تمام رسانه ها آرزو داشتند تا اعلام او را به صفت کاندیدای ریاست جمهوری فرانسه به حیث خبر به نشر بگذارند، اما او به هیچکسی چیزی نگفت، تنها یکی از روز ها در برابر تلویزیون ظاهر شده وبه طور تعجب آوری از ارائه کاندیداتوری خود امتناع ورزید و نه خواست بار گران پُست ریاست جمهوری فرانسه را بر دوش بکشد وصادقانه اعتراف کرد که نمی خواهد مسؤولیت چنین وظیفه دقیقاً خطیر را بر عهده بگیرد، اگر موصوف خود را کاندید میکرد، به احتمال قوی در دور اول انتخابات برنده می شد، اما او خود را نامزد این کسب پُر جنجال نه نمود و او امروز از محبوبترین چهره های اجتماعی و مردمی فرانسه محسوب میشود، این تجربه تاریخی به ما می آموزد که اجرای شغل حکمروایی بیرون از دایره شوق کردن است، آنانی که به مردم، کشور، آینده و تاریخ مسؤولانه می اندیشند، حتماً در بدست آوری قدرت حرص نه کرده وذوق زده گی گمراه ایشان نمی کند.

مثالی از شیوه حرفه‌ی حکمروایی بیاورم، قبلاً از "نیکولا سارکوزی" رئیس جمهور اسبق فرانسه یاد کردم، موصوف در اجرای رعایت اصول حرفه خود و اجرای صحیح امور مملکت، با اینکه خود دست راستی است، بدون مطرح بودن تشکیل «حکومت اتحاد ملی» فقط برای پیشبرد صحیح ومناسب کارهای دولت، از حزب مخالف چهره های معروف وکار کن را در ترکیب حکومت خود شامل ساخت «برنارد کوشنر» وزیر صحت عامه سابق سوسیالیست ها را در پُست وزارت خارجه مقرر نمود، «ژاک لان» وزیر سابق فرهنگ وکلتر سوسیالیست ها را دریک پُست مهم ثقافتی نصب کرد، «ژاک اتلی» اقتصاد دان بزرگ و مشاور خاص رئیس جمهور سابق سوسیالیست فرانسه «فرانسوا میتران» را به مشاورت وترتیب پلان هایش فرا خواند. گرچه "سارکوزی" درانتخابات اخیر برنده نه شد ولی امروز محبوبیت اش نسبت به رئیس جمهور فعلی فرانسه «فرانسوا هولاند» بیشتر است. نتیجه اینکه حرفه حکمروایی مستلزم توجه به خیر وصلاح عمومی و رجوع به امکانات غیر جناحی و غیر حزبی و فراموشی ارتباطات گروهی نیز است.

در تحولات گرم اخیر مصر که مردم در فضای مملو از تب وتاب وهیجانانته جشی، در انتخابات شرکت کردند وبا شتابزدگی به محمد مرسی از اعضای برجسته حزب اخوان المسلمین رأی دادند و او را در پُست ریاست جمهوری کشور بزرگ مصر نشانند، محمد مرسی با تمایلات گروه پرستانه به تقسیم وترکه پُست های مهم دولتی به اعضای حزب اش آغاز کرد وحتی تخصصی ترین کرسی ها را به اخوانی ها سپرد، اخوانی ها در جامعه مصر همچو شهزادگان دارای قدرت تبارز نمودند، مردم مصر به زودی متوجه گردیدند که در گرماگرم انقلاب، شخص را به حیث رئیس جمهور انتخاب کرده اند که رئیس جمهور آنان نیست بلکه رئیس جمهور اخوانی هاست و فریاد زدند که ما اشتباه کردیم، این محترم رئیس جمهور مصر نه بلکه رئیس جمهور اخوان المسلمین است، ما برای «تمام مردم مصر» رئیس جمهور دیگری انتخاب میکنیم، گرچه آقای مرسی چند روز قبل از سقوط اش ادعا کرد که رئیس جمهور «تمام مردم» مصر است، اما دیگر دیر شده بود و «کودتای دیموکراتیک!!» مصر در حال تکوین بود، از

این فرصت جنرال عبدالفتاح السیسی استفاده کرده ویر اریکه قدرت نشست و حالا مصر دوباره در تحت حاکمیت نظامی ها حکومت می شود، عوامزدگی نوع حکمروایی مرسی و همرزمان او زمینه را برای بازگشت یک دوره دیگر نظامیان حکومتگر در مصر فراهم نمود، عدم فهم محمد مرسی به چگونگی طرز اداره، بی توجهی او به نیاز اقلیت های مذهبی سیاسی و گاهی تحمیل خواسته های تمامیت گرایانه حزبی اش و ترکیه کردن پُست های عامه به اعضای حزب خود، هم برای خودش و از همه مهمتر برای کشور مصر خیلی گران تمام گردید. شاید یکی از عناصر بی ثباتی کشور های که در باد و باران «بهار عرب» به سر می برند، همین فقدان حکمروایان حرفه یی بوده است، لیبیا و عراق را به خاطر بیاوریم که یا توسط سیاسیون تمام عمر خفته در دیار غربت اداره می شوند و یا توسط سیاستمدارانی که فقط در اطاق ها و سلول های حزب خود سیاست کرده اند و امروز در عدم درک عمیق وقایع قرار دارند و مردمان ایشان را به جان هم انداخته اند، و یا اشخاصی در اریکه قدرت نشسته اند که عمری را در کوه ها به حیث چریک و جنگجو پشت سر گذاشته اند، چنین است که این حکمروایان قادر به دریافت و درک وضعیت کنونی نیستند و ارزش های سیاسی دوران فعلی که پذیرفتن همدیگر، پذیرفتن ورعایت مخالف خود، کثرت گرایی، بذل مساعی برای دریافت جهات مشترک و ایجاد همسویی و قبول اصول بشر دوستانه مروج امروزی است، این ارزش ها را درست نمی شناسند و یا به آن اعتقادی ندارند، بیشتر آنان تاهنوز در چُرت رویای دست نیافتنی، نظام های تک مذهبی، تک تباری، تک جناحی حتی تک حزبی به سر میبرند، دولت های مغرض دیگر نیز برای به دست آوردن غنائم نامشروع، با تمسک به علایق ظاهراً قومی و مذهبی که به چنین شخصیت ها و یا گروه های قومی- مذهبی دارند در پرورش و گسترش چنین رویا ها در ذهن حکمروا ها و یا نامزد های ایشان محیلانه کمک میکنند، مداخلات مغرضانه آخوند های ایران در جبهه گیری، به پشتیبانی از پیروان یک مذهب مشخص در نظام موجوده دولت عراق چنین نمونه را بازگو میکند.

حکمروای حرفه یی قبل از همه از نیاز های مردم و کشور آگاهی قاعده مند دارد، و نیز اولویت ها و ارجحیت های این نیاز ها را به درستی تعیین و تشخیص کرده میتواند و باز ابزار های تأمین این نیاز ها را با درک علمی جستجو کرده میتواند، او دانش های نظری و تجارب کافی عملی را در امور اداره داشته باشد، صاحب پلان و پروگرام برای پیشبرد امور باشد، او قادر است کادر ها، سازمان های اداره و تمام امکانات دولت را در فراهم کردن این نیاز ها به فعالیت در آورد، و همزمان با آن در ایجاد و خلق کردن امکانات جدید اندیشه و عمل نماید و در عین حال از تحول نیاز ها و اولویت ها به طور مستمر مطلع بوده و این تحولات را دنبال کند، در درک زمان زدگی و تأریخ زدگی امکانات و نیز نیاز ها سریع و حساس باشد، موازی به آن به نیاز های جدید مردم و کشور شناخت حاصل نماید، در تشخیص، ریسک ها یا خطراتی که متوجه هستی و نظم و نظام مملکت و مردم میگردد، حساس بوده و بدون دست پاچگی به صحیح ترین و مؤثرترین طرح ها برای رفع و دفع آن متوسل شود، در قضایای بغرنج ملی و مملکتی با دقت های مسئولانه به ارزیابی بنشیند، از عرصه های که برایش نا آشناست، از نه دانستن خود خجول نگردد و به آگاهان و اهل خبره وطن که پا بند به ارزش های کشور باشند، رجوع کند، در اتخاذ تصمیم مهم دقیق بوده و با درستی، به اخذ تصمیم صحیح و سریع و به موقع پردازد و تفاوت های اجرای تصمیم مختلف متعلق به مواضع و مواقع را به خاطر داشته باشد، در رعایت اصول و قوانین کشور سختگیر و سخت کوش باشد و انعطاف در رعایت قوانین را به جز در مواردی که اصولاً قابل رعایت است، نه پذیرد، در کشور های نظیر افغانستان که حاکمیت قانون کاملاً پشت گوش شده است لازم خواهد بود تا درجه انعطاف در تطبیق قوانین در کمترین حد آن مد نظر باشد تا قوانین با رعایت جدی آن معتبر شوند. میتوان به این کار و وظایف باز هم موارد بیشتری را افزود، اما تصور میکنم در این کلی ترین وظایف، به نحوی تمام اقداماتی که حکمروا باید به سر برساند، گنجانیده شده است.

چنین فهمیده میشود که پس حکمروا تا حدی «تکنوکرات» باشد، اگر تکنوکرات به کادری بگویند که بر علوم جدید مروج مسلط بوده و آنرا از منابع برونی یا به طرز برونی ها، فرا گرفته باشد، اما دانش وی برای انکشاف یک کشور عقب مانده لازم و مفید باشد، هیچ عیبی نخواهد داشت که چنین کادری به حیث حکمروا در نظر گرفته شود، اما معمولاً بر تکنوکرات عیب دیگری را انگشت می گذارند و آن عیب «نبود کافی حس ملی» در شخص موصوف نام گرفته است، تکنوکرات همانند یک ماشین به طور میکانیکی فقط تولید میکند، در پی آن نخواهد بود که ماحصل کار او را چه کسی می بردارد، این برجسپ میتواند خیلی نسبی باشد، ولی نمیتواند کاملاً با یک فیصدی زیادی هم غیر محتمل به نظر برسد، مگر ما کدام میزان سنج اندازه «حس ملی» را در اختیار نداریم که با آن بفهمیم کد مورد علاقه ما تا چه حد خود را مکلف به رعایت منفعت های ملی و وطنی اش می داند، اما وجود فقدان این ممیزه، از جهتی یک مفیدیت را نیز گویا خواهد بود؛ تکنوکرات بیشتر ایده غیر ایدیولوژیک داشته و غالباً پراگماتیست خواهد بود، چه برجسپ «بی تلخه» بودن تکنوکرات بیشتر از جانب کسانی بر وی وارد میشود که خود در قید و بند یک ایدیولوژی گرفتار اند و اگر نه طبیعتاً ماحصل کار تکنوکرات ها به حد زیادی با منفعت های کشوری و مملکتی همسویی میداشته باشد. این نکته نیز ناگفته نماند که نامزد های حکمروایی، چه از قماش حرفه یی و چه از گروه آماتور آن، علی الرغم ملی نمایی های پُر زرق و برق، میتوانند با یک دلسوز به حال مردم و کشور، فاصله زیادی داشته باشند.

ادامه موضوع از ما می‌خواهد، بدانیم که: نامزد حکمروا به چه انگیزه یا عامل، به انتصاب یا انتخاب در یک پست خدمات عامه به درجه‌ای آن دل بسته است، تشخیص این انگیزه تا حدودی برای ما واضح خواهد ساخت که نامزد مورد نظر تا چه اندازه، عنصر حس ملی و وطنی را در خود عجین دارد؟ میتوان انگیزه های آتی را در این زمینه رقم نمود:

- آرزوی شخصی برای سرمدار بودن یک کشور به حیث حکمروا به منظور اعمال نیت و آرمان های شخصی و یا گروه محدود.

- آرزو برای تحقق آرمان های سیاسی، علمی و اقتصادی در سطح فردی و اجتماعی.

- آرزو برای ایفای خدمت برای کشور و مردم به حیث یک عقیده سیاسی و یا یک ایدئولوژی معین.

ممکن است انگیزه های خرد و کوچک دیگر نیز سبب این دل بستگی گردد اما عمده های آن همان چند تای است که بر شمر دیم.

حال در یک نظام دیموکراتیک، نامزدان دل بسته به مقصد رسیدن به کرسی حکمروایی سعی خواهند نمود، تمام مساعی در کمپاین های انتخاباتی در مسیری صورت بگیرد تا از تعمیم آرزو های بشارت بدهد، که مردم خواهان آن اند، از تحقق آن کار های که «رضایت» مردم را فراهم میسازد، بحث و صحبت شود، این وعده و وعید ها همه برای جلب و رضایت مردم یا رأی دهندگان به عمل می آید، ولی آیا تأمین تمام آرزو های مردم که «رضایت» آنان را فراهم میکند با اهداف اساسی و نهادی قریب و بعید سرنوشت یک کشور و مردم اش انطباق خواهد داشت؟ چگونه فهرست این آرزو ها ترتیب خواهد گردید، بدون شک تهیه است و درجه بندی آرزو های مردم مستلزم مهارت زیاد خواهد بود، تا تعداد زیادی از رأی دهندگان رویا های ایشان را در آن لست بیابند، و راضی به دادن رأی به همان نامزد گردند

«رضایت» مردم فقط با ایفای نیازمندی های شبانه روزی آنان بدست می آید، مردم امری را صحیح و عادلانه میدانند که مرفوع کننده همین ضروریات روزمرگی شان باشد، آنان به فکر آرمان های طویل المدت نیستند، "اریک فروم" روانشناس و جامعه شناس امریکایی میگوید: «... برای بیشتر آدم ها واقعیت از هم رأیی همگانی تشکیل می شود و نه بر اساس خرد یا بررسی انتقادی.» به همین استدلال است که بعضاً «رضایت» عمومی با آرمان های مثلاً وطنخواهانه طویل المدت، همخوانی نمی داشته باشند، به طور مثال: بعضی از دولت های اروپایی که کسریلانس تادیات بودجوی دارند، بر اساس فیصله مقامات اروپایی مکلف اند، «ریاضت اقتصادی» را در پیش گیرند، یعنی به صورت دردناک و طاقت فرسا مصارف عمومی دولت را کاهش داده مالیات ها را بالا ببرند، و تأمینات اجتماعی و سایر کمک های دولت را به اتباع کاهش دهند، تا وجوهی که از این طریق صرفه می شود، به وسیله آن کسر بودجوی و دیون ذمت دولت جبران شود، حتی دولت های مانند دولت فرانسه، کسراتی در عواید افراد و شرکت ها بنام «وجه برای جبران قروض اجتماعی» تصویب کرده اند، تا با این وجوه در تقلیل و کاهش دیون ذمت دولت و کاهش کسر بودجه سعی به عمل آورده باشند، آرمان طویل المدت این پروسه آن است تا نسل موجود، انباری از قروض و دیون را بر دوش نسل آینده انتقال نداده باشد، چنین است که بعضی از نامزد های عاقبت نه اندیش، حین کمپاین انتخاباتی هر آنچه که برای جلب رضایت رأی دهندگان در دل تنگ ایشان بوده، به زبان آورده و ایفای آنرا متعهد شدند، غافل از آنکه نه تنها قادر به بالا بردن سطح زندگی رأی دهندگان خویش نبوده بلکه ناگزیر به کاهش این سطح زندگی نیز خواهند شد.

وقتی امکانات موجود برای تحول وضعیت، محاسبه میگردد و تعهدات نامزد ها (تعهدات داخلی با متحدین انتخاباتی و تعهدات با رأی دهندگان حین کمپاین) ملاحظه میشود جداً پرسش های مطرح میگردد که این همه تعهدات از کجا و چگونه ایفا خواهد شد، در نظر داشت و محاسبه توانایی های نامزد برای تحقق خواسته های رأی دهندگان و صداقت نامزد ها در برابر مردم، مهارت **کاندید حرفه پی** را با کوتاهی های **کاندید آما تور** به خوبی به ملاحظه و مقایسه گذاشته میتواند. یک کاندید با حرفه سعی بر آن میداشته باشد تا از تعهدات بزرگ غیر قابل اجرا طفره برود، در حالیکه که کاندید آماتور در برابر هر تقاضا- ولو تقاضای غیر ممکن- لیبیک میگوید، کاندیدی که حرفه را بلد بوده و در حد یک «زعیم» می اندیشد، با صداقت تمام مردم اش را به حوصله مندی و شکیبایی فرا میخواند و بیش از آنکه با باغ های سرخ و سبز فردای رمانتیک، به مردم اش تخیل پراگنی کند، امکانات دست داشته و آن امکاناتی که به زودی و آسانی قابل دسترسی است، آنرا برای مردم اش معرفی میکند و رأی دهندگان را به کار و تلاش و زحمتکشی بیشتر و بهره برداری مشروع و اضافه تر، از فرصت ها و امکانات مساعد کنونی، تشویق مینماید، چنین کاندیدی به سوی زعیم شدن خواهد رفت، کاندید حرفه پی تکنوکرات، بیشتر به قابلیت های خودش اتکا میکند و زیاده تر هم همین عنصر را حساب میدهد، این کاندید سهم مردم را صرف در حوزه رأی دهی و تولید در نظر میگیرد، نامزد آماتور همینکه رأی مردم را گرفت دیگر مردم اش را فراموش خواهد کرد و تا انتخابات آینده حضور مردم را به خاطر نخواهد آورد.

ای کاندید مردم گرا که دوست دوران گرسنگی گرسنه ها بوده باشی، ای نامزد عالیقدر که صفای نیلکان صادق ما در سادگی و صراحت گفته هایت بدرخشند، ای نامزد راستین که حضور تو حضور میلیون ها انسان نادار، لت خورده

فقیر و فراموش شده وطنم باشد، ای کاندید ز عیم معصوم که برای فرصت یابی به خدمت مردم ات نیازی به دست
برد صندوق های آرای پاک مردم ات نداشته باشی، ای نامزد بر خواسته از اصالت انسان مظلوم و آگاه سرزمینم
که جز حفاظت وطن و باشندگان اش و حمل صحیح، سلامت و متکامل آن به نسل آینده کشورم، حرص و آز دیگر
نداری کجایی ... کجایی...